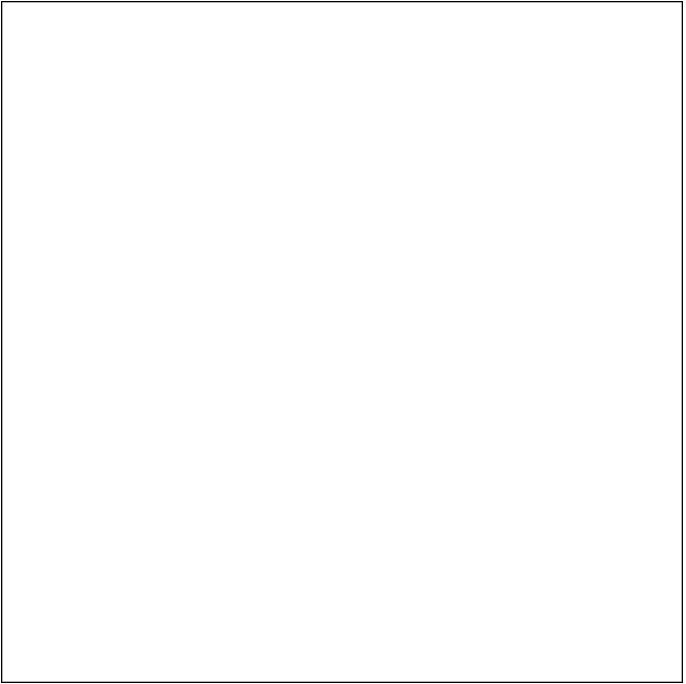


ہوگیا



✎ Lesley Koy!

☑ Wiehan de Jager

📄 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-

e Danesh Library)

|| 5

🗨️ ۵۲۵

📄



Global Storybooks

globalstorybooks.net

ہوگیا

✎ Lesley Koy!

☑ Wiehan de Jager

📄 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-

e Danesh Library)

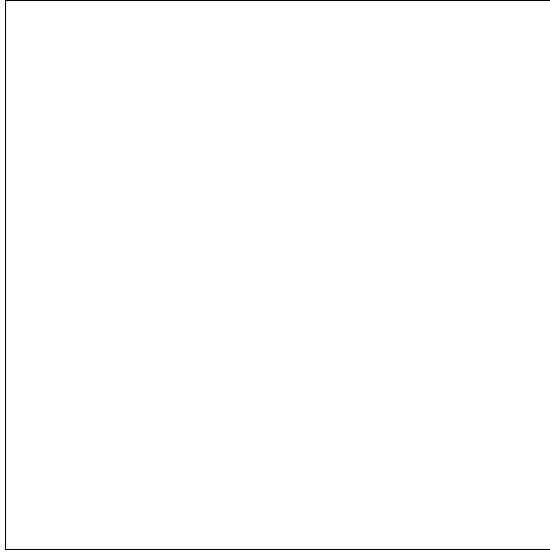


This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution 4.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0)

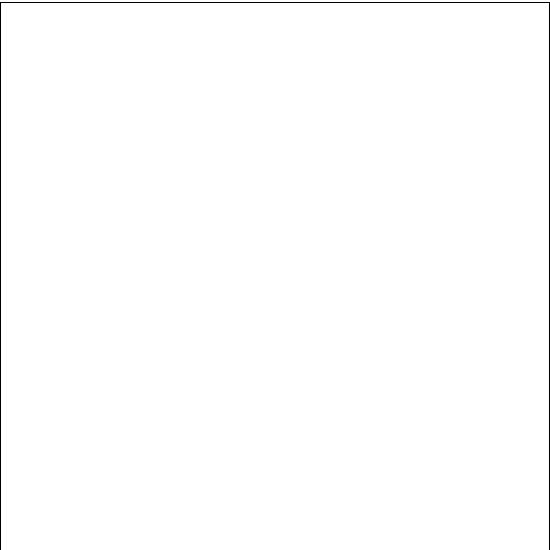
<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

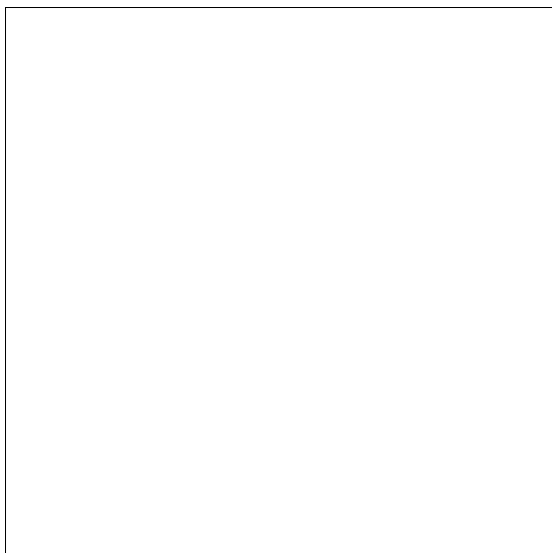




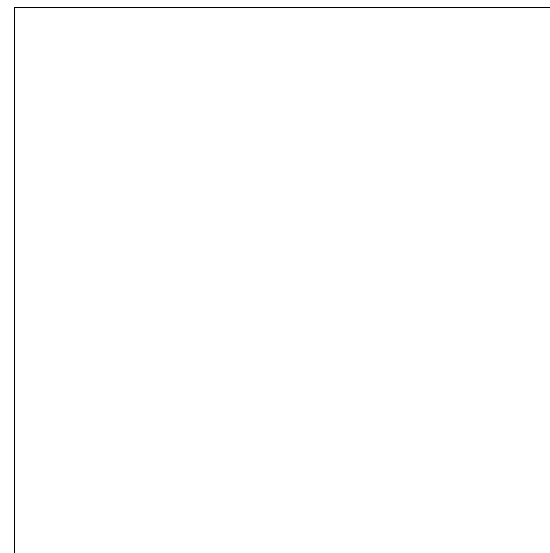
در شهر بیروبار نایروبی، دور از کلون گرم خانواده، گروهی از پسرهای بی خانمان زنده‌گی می‌کردند. آن‌ها روزها را بی هدف سپری می‌کردند. صبح‌ها، درحالی که پسرها شب قبل را روی پیاده روی سرد خوابیده بودند، زیرانداز شان را جمع می‌کردند. برای مقابله با سرمای روز آشغال می‌سوزاندند تا خود را گرم کنند. ملاگزه دربین آن گروه از پسرها بود. او کوچکترین عضو گروه بود.

אשר למחנה בני ישראל ואלה שמות המחנות אשר
קראו להם. המחנה הראשון אשר קראו לו
בני ישראל. המחנה השני אשר קראו לו
בני ישראל. המחנה השלישי אשר קראו לו
בני ישראל. המחנה הרביעי אשר קראו לו
בני ישראל. המחנה החמישי אשר קראו לו
בני ישראל. המחנה הששי אשר קראו לו
בני ישראל. המחנה השביעי אשר קראו לו
בני ישראל. המחנה השמיני אשר קראו לו
בני ישראל. המחנה התשיעי אשר קראו לו
בני ישראל. המחנה העשירי אשר קראו לו
בני ישראל. המחנה האחד עשר אשר קראו לו
בני ישראל. המחנה השנים עשר אשר קראו לו
בני ישראל. המחנה השלוש עשר אשר קראו לו
בני ישראל. המחנה הארבע עשר אשר קראו לו
בני ישראל. המחנה החמש עשר אשר קראו לו
בני ישראל. המחנה השש עשר אשר קראו לו
בני ישראל. המחנה השבע עשר אשר קראו לו
בני ישראל. המחנה השמונה עשר אשר קראו לו
בני ישראל. המחנה התשעה עשר אשר קראו לו
בני ישראל. המחנה העשרים אשר קראו לו
בני ישראל.





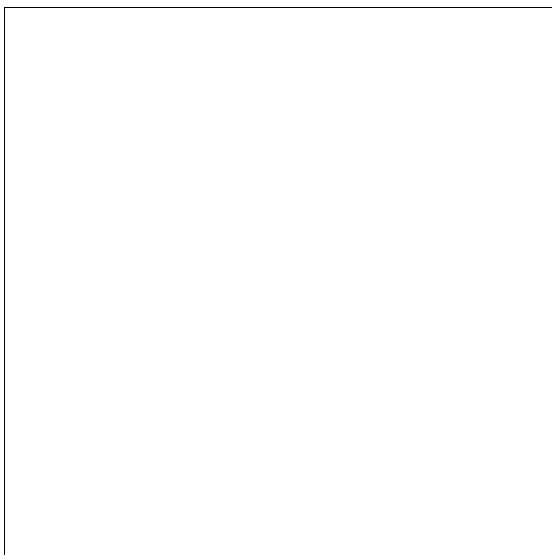
اگر ماگزوه شکایت می کرد یا سوالی می پرسید، کلاکیش او را می زد. وقتی ماگزوه از او پرسید که می تواند به مکتب برود، کلاکیش او را زد و گفت “تو برای یاد گرفتن هرچیزی خیلی احمق و کودن هستی.” سه سال بعد از این رفتار، ماگزوه از خانه ی کلاکیش فرار کرد. او شروع به زنده گی کردن در خیابان کرد.



ماگزوه در حویلی خانه ی با سقف آبی نشسته بود و یک کتاب داستان از مکتب می خواند. توماس آمد و کنارش نشست. توماس پرسید، “موضوع داستان چیست؟” ماگزوه در جواب گفت، “داستان در مورد پسری است که معلم شد.” توماس پرسید، “اسم آن پسر چیست؟” ماگزوه با لبخند گفت، “اسم آن پسر ماگزوه است.”

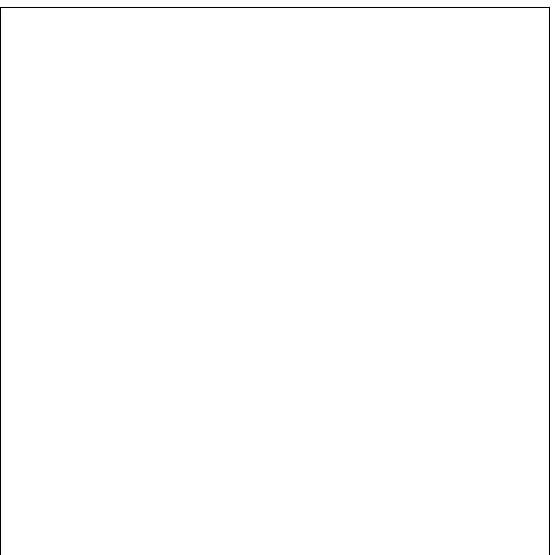
بمی‌شد.

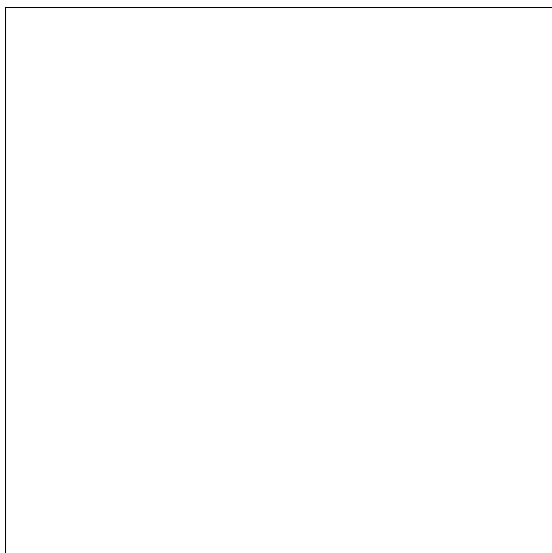
لطفتم و ایستاد دست را به آن کرد. می‌فکر این است که
باید در کتابت در کتابت در کتابت در کتابت در کتابت
باید در کتابت در کتابت در کتابت در کتابت در کتابت
باید در کتابت در کتابت در کتابت در کتابت در کتابت
باید در کتابت در کتابت در کتابت در کتابت در کتابت



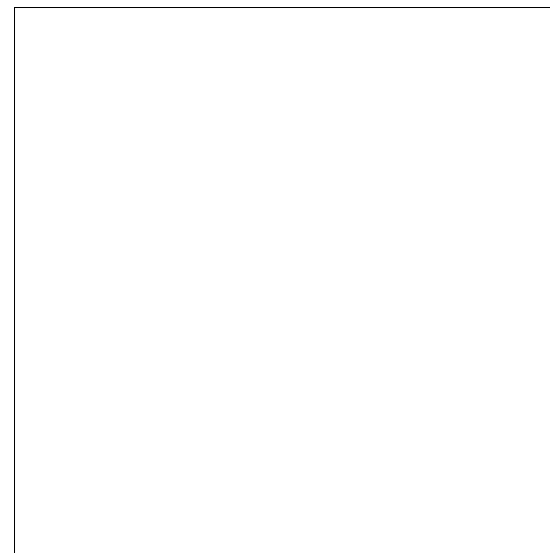
می‌جنگیدند، زنده‌گی حتی سخت‌تر می‌شد.

لهم با هر سال کثیران آوردن دست به برای برقی رقیب رقیب
که از پارتی‌ها بودند، و اینست دست به برای برقی رقیب رقیب
که از پارتی‌ها بودند، و اینست دست به برای برقی رقیب رقیب
که از پارتی‌ها بودند، و اینست دست به برای برقی رقیب رقیب
که از پارتی‌ها بودند، و اینست دست به برای برقی رقیب رقیب
که از پارتی‌ها بودند، و اینست دست به برای برقی رقیب رقیب
که از پارتی‌ها بودند، و اینست دست به برای برقی رقیب رقیب
که از پارتی‌ها بودند، و اینست دست به برای برقی رقیب رقیب
که از پارتی‌ها بودند، و اینست دست به برای برقی رقیب رقیب
که از پارتی‌ها بودند، و اینست دست به برای برقی رقیب رقیب





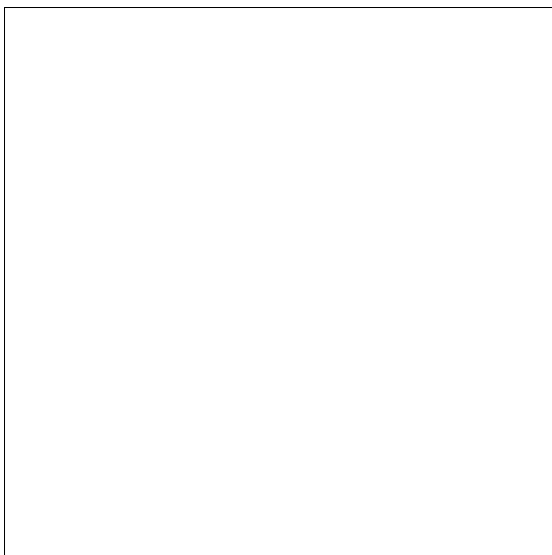
یک روز در حالیکه ملاگزوه داشت به درون سطل زباله نگاه می کرد، یک کتاب داستان پاره پوره و کهنه پیدا کرد. او کثافات را از آن پاک کرد و آن را داخل خریطه اش گذاشت. بعد از آن هر روز او کتاب را بیرون می آورد و به تصاویرش نگاه می کرد. او نمی دانست که چگونه کلمات را بخواند.



به این ترتیب، ملاگزوه به اتاقی در خانهای باسقف سبز رفت. او در آن اتاق با دو پسر دیگر شریک بود. روی هم رفته ده کودک در آن خانه زنده گی می کردند. همراه با آنتی سیسی، سه سگ، یک گربه و یک بزغاله ی پیر.

می‌تواند تغییر پذیر باشد.

اینجند چرخه در زمینه‌های مختلف از جمله آموزش و پرورش، مدیریت، مهندسی و پزشکی به کار می‌رود. به عنوان مثال، در مهندسی، این چرخه به کار می‌رود تا بتواند به صورت سیستمی و منظم، فرآیندهای مهندسی را مدیریت کند.

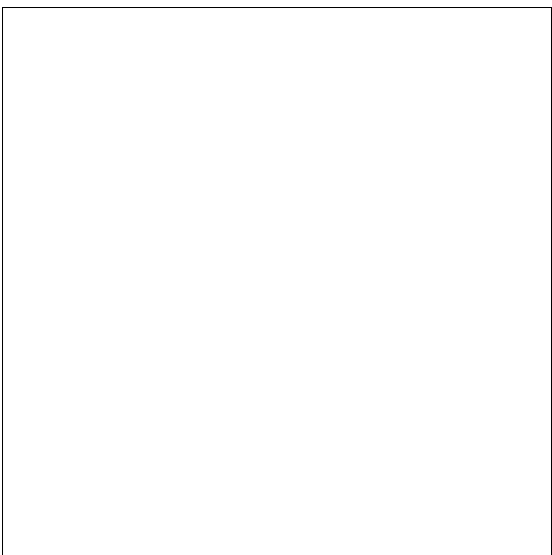


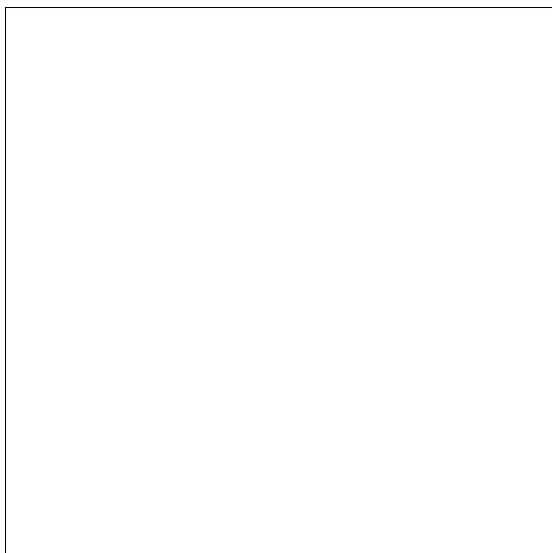
نوعی از سیستم است که در آن، فرآیندهای سیستم به صورت خودکار و بدون نیاز به مداخله انسانی انجام می‌گیرد.

این سیستم‌ها معمولاً از سنسورها، پردازنده‌ها و исполнительها تشکیل شده‌اند.

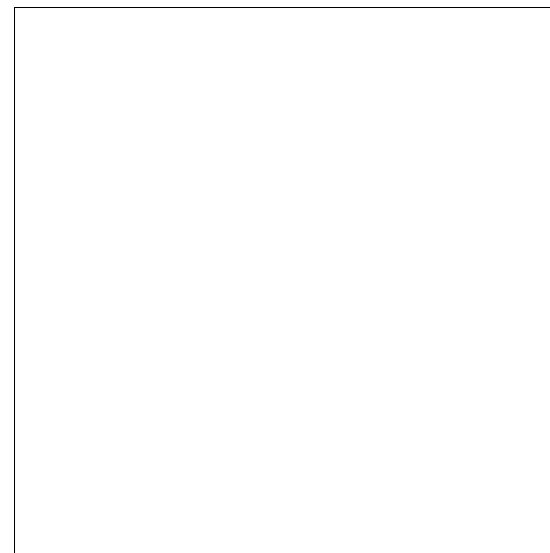
این سیستم‌ها می‌توانند به صورت مستقل یا به صورت بخشی از یک سیستم بزرگتر عمل کنند.

این سیستم‌ها می‌توانند به صورت مستقل یا به صورت بخشی از یک سیستم بزرگتر عمل کنند.

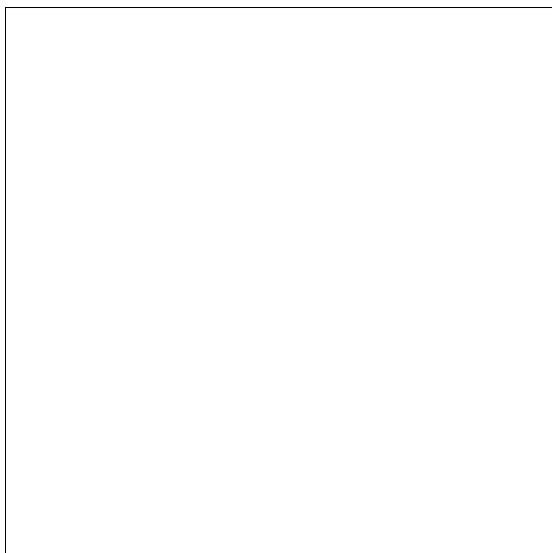




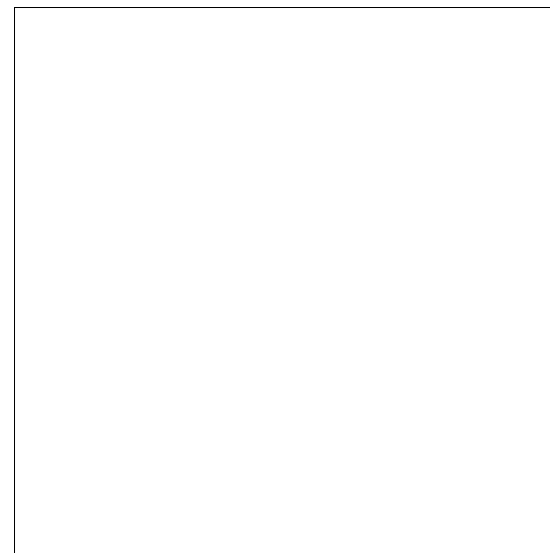
هوا سرد بود و ملاگزه در ابتدای جاده ایستاده بود. مردی به سمتش رفت. آن مرد گفت، “سلام، من تو ملاس هستم. من نزدیک اینجا کار می‌کنم، در جایی که تومی توانی چیزی برای خوردن پیدا کنی.” او به خانه ای زرد با سقف آبی اشاره کرد. او پرسید، “من امیدوار باشم که تو به آنجا بروی و مقداری غذا بگیری؟” ملاگزه به آن مرد و سپس آن خانه نگاه کرد. او گفت، “شاید” و به راهش ادامه داد.



ملاگزه در مورد این مکان جدید و رفتن به مکتب فکر کرد. اما اگر کلایش درست گفته باشد و او برای یاد گرفتن هر چیزی خیلی کودن باشد چی؟ اما اگر در این جای جدید او را لت کنند چی؟ او ترسیده بود. او با خود فکر کرد، “شاید بهتر باشد که به زنده گی کردن در خیابان ادامه دهد.”



ملاگزه روی پیاده‌رو نشسته بود و به کتاب عکس‌دارش نگاه می‌کرد. وقتی که توماس کنار او نشست پرسید، “داستان در مورد چیست؟” ملاگزه جواب داد، “داستان در مورد پسری است که پیلوت شد.” توماس پرسید، “اسم آن پسر چه بود؟” ملاگزه به آرامی گفت، “من نمی‌دانم، من نمی‌توانم بخوانم.”



وقتی که آن‌ها همدیگر را ملاقات کردند، ملاگزه شروع به گفتن داستان زنده‌گیش برای توماس کرد. آن داستان در مورد کلایش بود و اینکه چرا از دست او فرار کرد بود. توماس زیاد صحبت نکرد و به ملاگزه نگفت که چه کار کند، ولی همیشه با دقت گوش می‌داد. بعضی مواقع آن‌ها با هم حرف می‌زدند، در حالی که در آن خانه با سقف آبی غذا می‌خوردند.